

سال ۱۴۳۸ - جلسه ۱۲ - مراتب ستاريت خداوند

متعال و مقام «خير الساترين»

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَأَجْتَنِبُهُ لَا لِأَنَّكَ أَهْوَنُ

النَّاظِرِينَ وَ أَخَفُّ الْمُطَّلَعِينَ بَلْ لِأَنَّكَ يَا رَبِّ خَيْرُ

السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ.

اگر ترس از تعجیل در عقوبت داشتم از گناه

اجتناب می کردم و این ترس نداشتن من، نه! به این

جهت است که تو ناظر بر رفتار من نیستی و اطلاعی

بر کردار من نداری، بل به این جهت است که ای

پروردگار من تو بهترین ساتر هستی و در مقام

حکومت، متقن ترین حکومت و حسابرسی را نسبت

به رفتار من انجام می‌دهی و در مقام کرامت، بالاترین مرتبه از کرامت را نسبت به من داری. این سه مسئله باعث شده است که من نسبت به گناه متجری باشم و در انجام گناه خیلی مراقبه نداشته باشم.

در جلسات گذشته عرض شد که مشی و مرام بزرگان نسبت به خطا و لغزش‌هایی که از انسان سر می‌زند، این است که انسان باید مراقبه داشته باشد و مواظب باشد که مخالف با رضای پروردگار از او سرزنزند. البته ما معصوم نیستیم و اشتباه می‌کنیم و گاهی هم گناه از ما سر می‌زند بدون رودربایستی و خود را هم مبرای از گناه و خطا نمی‌دانیم، ولی در عین حال بزرگان دستور بر مراقبه داده‌اند و تا جایی که برای انسان ممکن است باید مراقبه را انجام بدهد و اگر سستی کند باز می‌ماند و متوقف می‌شود، آن سیر و حرکتی که باید بکند، آن سیر و حرکتش کند می‌شود، بطیء می‌شود و موجب می‌شود که در بعضی از اوقات کم‌کم این حالت، حالت عادی بشود و برای او آن قبح و شرم و حیایی که در هنگام عمل خلاف از انسان سر می‌زند آن شرم و حیاء دیگر کم

شود و از بین برود و این خوب نیست، این حال حال خوبی نیست.

بله! انسان وقتی که خطایی از او سر می‌زند باید توبه کند، محاسبه را برای همین فرموده‌اند که در شب انسان قبل از خواب محاسبه کند و نسبت به خطاهایی که از او سر زده است استغفار کند و استغفار نه اینکه صرفاً یک استغفار بگوید: **استغفرالله**، بلکه بنا بگذارد که فردای جدید یک هم‌چنین خطاهایی از او سرزند و خود را کنترل کند و کفّ نفس کند و نگه دارد، اما نه اینکه به عنوان اینکه خب محاسبه هم یک دستور روتینی است که هر شب باید انجام بدهیم! خب نگاه کنیم چه کارهایی انجام داده‌ایم: **استغفرالله استغفرالله** **استغفرالله** خب دیگر خدایا از ما دیگر طلب‌کار که نیستی! استغفارت را هم کردیم!

دوباره فردا روز از نو و روزی از نو، نه! این طوری که فایده‌ای ندارد معنای استغفار این است که انسان بنا را بگذارد بر اینکه دیگر این عمل خلاف از او سر نزنند و آنچه که مورد رضای او نیست پیدا

نشود، این را استغفار می گویند البته خب استغفار یک معانی خیلی بالایی دارد و مختلف است و حالا دیگر فرصتش نیست.

این روش، روشی است که بزرگان نسبت به این قضیه تأکید داشته اند، ولی این گناه مربوط به کارها و گناهان و لغزش های عادی می شود که انسان در مقام غلبه امیال و عدم توجه یک حرفی می زند، یک کاری می کند، یک خلافی را انجام می دهد و بعد هم که پشیمان می شود که خدایا چه کاری کردم و توبه می کند و استغفار می کند و تدارک می کند یعنی اگر حق الناسی بوده، یک مطلبی راجع به کسی گفته است می رود تدارک می کند و پوزش می خواهد.

در اینطور موارد دأب و دیدن بزرگان بر این بوده است که انسان بر روی گناه نایستد و وقتی توبه می کند دیگر فراموش کند، فراموش کند و بنا را بر رحمت خدا بگذارد و بر مغفرت خدا آن را در بیاورد و در نفس خود تقویّت کند که با نشاط حرکت کند، کسی که دائماً در حال پشیمانی است و دائماً در حال ندامت است، آن جنبه بر او غلبه می کند این نسبت

به سیر و حرکت، حرکتش آن طور که باید و شاید نیست.

و رحمت خدا بالاتر از این است و خدا هم می‌خواهد که مؤمن و بنده او همیشه آن جنبه‌ی رحمانیت و رحمت و رحیمیت او را بیشتر در ذهن و در نفس بیاورد و در روایات هم خب داریم که **أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي**، مومن و بنده من آن گمانی که به من دارد من همان هستم هر گمانی که هر کس دارد، یک موقع کسی گمان دارد که خدا خدایی است که غضبناک و قهار و عقوبت کننده و بی‌گذشت است خدا می‌گوید خب وقتی با ما این طور هستی ما هم با شما همین طور هستیم دیگر خودت ما را این طور قبول داری.

یکی هم گمانش بر این است که نه خدا می‌بخشد و عفو می‌کند و می‌گذرد خدا هم می‌گوید من همان هستم، یعنی آنچه که در نفس انسان است خدا هم

^۱ امام رضا علیه السلام، کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۷۲، ح ۳ أَحْسِنَ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي إِنَّ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنَّ شَرًّا فَشَرًّا

در همان جایگاه قرار دارد و این بسیار لطیف است، مسئله خیلی مسئله لطیفی است، لذا می فرمودند انسان نباید در گناه بایستد و توقف کند و به طور کلی نفس یادآوری گناه خودش مکدر است. من این عمل را انجام دادم، این حرف را زدم و دوباره بیاد بیاورد این خودش باعث کدورت می شود و انسان باید از این مسائل بگذرد و توبه کند بسوی خدا که خدایا دیگر من نمی کنم و بر نمی گردم و دیگر بر روی آن کار و فعلی که انجام داده است نایستد.

منظور از این گناه خب گناهان عادی است، گناهانی است که بین انسان و بین خدا است و انسان باید نسبت به آنها این مطالب را در نظر داشته باشد. یک قسم گناهی است که آن گناه عبارت است از استکبار و ایستادگی و در مقابل حق ایستادن و در مقابل مسیر قرار گرفتن، آنها خطرناک است. آنها را خدا باید به داد آدم برسد که آدم بخواهد بیاید در مقابل راه خودش را قرار بدهد، در مقابل مطالب استادش بخواهد قرار بدهد. مثلاً آن ولیّ خدایی که این بخواهد نسبت به او عرض اندام کند و بخواهد

در قبال مسائل او خودی نشان بدهد و حالا لازم نیست که آن استاد و ولیّ خدا حتماً به حسب ظاهر زنده باشد، فرق نمی‌کند اگر به حسب ظاهر فوت هم کرده باشد او زنده است و حیات دارد و کار می‌کند، و آدم نباید تصور کند که خب بالاخره یک شخصی بود و یک خصوصیتی داشت و در زمان حیاتش که آدم کاری نمی‌توانست بکند! و حالا که از دنیا رفته است هر غلطی که می‌خواهد انجام دهد! با اولیاء خدا نمی‌توان شوخی کرد آدم بیاید با آنها و با مطالب آنها و با عبارات آنها بخواهد بازی کند و براساس امیال خودش گزینشی از آنها استفاده کند. اگر یک ولیّ خدا یک حرف در یک جا زده، صد جا خلافش در جای دیگر گفته است و آن وقت آدم بیاید و یک حرفش را که مطابق با میلش و مسائل و جوّ و اوضاع و فضا است انتخاب کند و بقیه را کنار بگذارد، این می‌شود از همان چیزهای خطرناک. با دم شیر بازی کردن یعنی این، در حالی که انسان می‌داند با قسم حضرت عباس که رأی او چیست و نظر او چیست و فهم او چیست این را ایستادن

می گویند، آدم بیاید در قبال ولیّ خدا بایستد و او را به دنبال خودش بکشانند، به این سمت بکشاند، فردا به آن سمت بکشاند، یک روز اقتضا می کند یک حرفهایی که مطابق با [مصلحت] است می آورد و فردا خلاف آن، خلاصه بازی کردن **أَفْتُوْمُنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ** ﴿البقرة، ۸۵﴾ اینها چیزهایی است که خطرناک است و این می آید و کیپ و محکم می کند قلب را و می بندد و دریچه اش را می بندد و انسان را می برد در عالم خفقان و در عالم دام ابالسه و احاطه و سیطره شیطان، قلب و فکر و امیال او را در تسخیر قرار می دهد، میلش می شود میل شیطان، فکرش می شود فکر شیطان، راه و روشش می شود راه و روش شیطان. نماز می خواند و عمر هم می خواند و ابوسفیان هم نماز می خواندند، امیرالمومنین در جنگ صفین نماز می خواندند و این اقتداء می کرد و معاویه در آن طرف نماز می خواند و اصحاب معاویه هم آن طرف اقتداء می کردند هر دو امام جماعت می شدند و هر دو هم مأموم داشتند هر دو هم حمد و قل هو الله و سوره و اینها را هم

می خواندند دیگر، توجه می فرمایید؟

خطر اینجا است که ظاهر، ظاهری نیست که انسان بتواند تشخیص بدهد. باید بیاید و بنشیند فکر کند به رفتار و کردار اینها. اگر ظاهر، یک ظاهری بود که زود قابل تشخیص بود که دیگر نیاز به این لشکر کشی ها نداشت و نیاز به این گونه مسائل نداشت.

در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه ما از این مسائل بسیار می دیدیم که این جنبه تقابل و خودنمایی و ابراز انانیت در اشخاص و در افراد می آمد و کم کم در آنها جا باز می کرد و این جا باز کردن آنها را به اینجا می رساند که در اصل مسئله تشکیک می کردند وقتی می گویم خطر اینجا است، اینجا است یعنی یکدفعه در اصل اینکه اصلاً این مرام درست است یا نه شک می کردند: کی گفته این درست است؟ کی گفته این مسیر صحیح است؟ کی گفته این دستورات اصلاً درست است؟ یک شخصی بود در همان زمان مرحوم آقا و خلاصه کسی بود حالا دیگر زیاد توضیح ندهم، بودند از اینها زیاد بودند، خب اول که ارتباطی برقرار می شود حالت

فرق می کند، احترام و تعظیم و تکریم اینها بجای خودش محفوظ ولی کم کم کم آن جنبه ها کم کم، کم رنگ می شود و بجای آن حالت یک رنگی و تساوی و بعد اعتراض و نقد و اینها کم کم پیش می آید.

و در این حین چه بسا مثلاً صحبت هایی که جنبه‌ی سخریه دارد و استهزا دارد و اینها پیش می آید و در همان زمان و حتی در زمان مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه هم همین مسائل کاملاً مشخص بود که چطور افراد در ابتدای کار با عبارات و با صحبت ها و با کیفیت به یک نحوی بودند ولی کم کم کم کم وقتی از این حال خارج می شدند تعبیرها عوض می شد، صحبت ها عوض می شد، عباراتی که آورده می شد آن عبارات تغییر پیدا می کرد و تا اینکه به اصطلاح جبهه مقابل و اصلاً یک تقابلی بوجود می آمد و اینجا که می رسیدند دیگر شروع می کردند به یارگیری، یارگیر از اینجا شروع می شد، می رفتند پیش این می نشستند:

- خب فلانی بگو ببینیم تو نظرت روی این

مسئله چیست؟

- نمی دانم.

- راستی یک هم چنین مسئله ای شنیده ای؟ من که

هم چنین قضیه ای شنیدم و خلاصه نظر تو چیست؟

خلاصه کم کم به انحاء وسایل ... در آن زمان ها ما از

این فیلم ها زیاد دیدیم. و این تقابل می آمد در اصل

مسئله تشکیک ایجاد می کرد.

یک وقت مرحوم آقا به یک شخصی دستوراتی

داده بودند خب چیز کرد اینها و آن به این قضیه مبتلا

شد، اتفاقاً از نزدیکانشان هم بود تا اینکه ایشان یک

دستور لااله الاالله به یک شکل خاصی دادند - خب

لااله الاالله اقسامی دارد - و به این شکل خاص بود

و آمده بود به ایشان گفته بود فلانی حالا این لااله الا

الله با این کیفیت این شرعاً اشکال ندارد؟ بابا! این

آقا مجتهد اعلم نجف است حالا تو داری می آیی

می گویی که آقا این لااله الاالله شرعاً اشکال ندارد؟

و آدم و سواسی هم بود نمی دانم اشکال ندارد؟ ایشان

گفتند بله که اشکال دارد و اصلاً حرام است و اصلاً

نباید... و ایشان باید دفاع کند که این حرفها

چیست؟ و حالا خجالت بکش و این همه مدت پیش
ما بودی تو صدایت در نیامد حالا نمی دانم... تا شک
در او پیدا شد گفتند ببند تمام شد، همین که شک
پیدا شد بسته شد، فاتحه مع صلوات!

این که شک پیدا شد یک شبه که پیدا نمی شود و
زمینه دارد و زمینه اش همان کارهایی است که قبلا
کرده است، همان برنامه ها، همان ها که در طول یک
ماه، دو ماه، یک سال کم کم کم در دلش آمده آمده
آمده آن زمینه شده برای اینکه در یک هم چنین جایی
نفس نتواند رد شود و صاف گیر کرده است و گیر که
می کند، خدا حافظ شما!

خطر این است و شما خیال نکنید که خب حالا
فرض کنید که... نه! خیلی ها شاید همین الان
"خدا حافظ شما! هستند. سلام علیکم هست ولی در
واقع همان "خدا حافظ شما" است در واقع همان شک
و تردید و در واقع همان قضیه و همان هست. به
ظاهر هم می آیند و به ظاهر هم دفاع می کنند و به
ظاهر هم از مکتب دفاع می کنند و سمینار می دهند و
کنفرانس می دهند، نمی دانم کتاب و منبر و از این

حرف‌ها ولی همه "خداحافظ شما" هستند توجه
می‌کنید؟!

چرا؟ چون در وجودش اصل شک نسبت به این
محقق شده است، فقط مرحوم آقا نیستند [حضور
ندارند] همین، فقط در اینجا شانس این است که
ایشان نیستند و همین خب موجب خیلی از چیزها
است. و خدا هم که برنامه‌اش: اینکه یک روش و
یک سیره داشته باشد و همین‌طور ادامه بدهد و
بالاخره در این وسط یکی آن‌طور و یکی این‌طور،
افراد مختلف و این به آن نگاه بکند و آن به این نگاه
بکند می‌بیند بله آقا خیلی معزز و معظم و محترم و
این آیت‌الله و آن حجت‌الاسلام و آن ملاذ الانام و
کهِف الفِقرَا.

این مسئله، مسئله‌ای است که در زمان حیات
بزرگان ما خیلی از آنها می‌شنیدیم که مواظب این
خطر باشید، یعنی خطری که می‌آید و یواش یواش
می‌آید این قلب را می‌گیرد و یکی یکی می‌خورد
می‌خورد می‌خورد بعد دیگر هیچ چیز از
این قلب باقی نمی‌ماند فقط یک پوسته است، تمام

روزنه‌ها را می‌بندد، همه روزنه‌ها را می‌بندد.

یک روز مرحوم آقا (راجع به بعضی از مسائل و مطالبی که در زمان ایشان مطرح می‌شد، در حول و حوش این‌گونه مسائل طبعاً ما مطرح انظار و هدف برای این‌گونه مسائل بودیم) من را صدا کردند و گفتند که فلانی خیلی وقت را صرف این مسائل نکن! اگر بخواهی دنبال این باشی که امروز این چه گفت، بخواهی جواب بدهی، امروز آن چه گفت جواب بدهی، عمرت از بین رفته است و این مسئله حد یقفی ندارد. کار خودت را بکن و هر که هر چه بخواهد بگوید می‌گوید و بعد ایشان فرمودند بعضی‌ها اصلاً وجودشان اشکال تراشی است! یعنی اصلاً نمی‌تواند در این شاکله، دنبال چیز راست برود. اصلاً همه‌اش انگار چرخ‌هایش این‌طور می‌رود، هیچ وقت این چرخ‌ها راست نمی‌شود، چرخ‌ها یکی این‌طرف می‌رود و یکی آن‌طرف، ماشین چه بر سرش می‌آید، این اصلاً وجودش وجود اشکال تراشیدن است، وجودش وجود عیب‌یابی است، وجودش وجود آن است، حالا

کشک است ها [اشکالی که می گیرد] نه اینکه حالا
عیبی است، نه! عیب می تراشد، اگر بسم الله هم
بنویسد می گوید نه این منظورت از بسم یک چیز
دیگر است و منظورت از الله یک چیز دیگر است و
الرحمن را نمی دانم...، یعنی وجود این است.

آدم که نباید وقتش را برای اینها بگذارد، باید کار
خودش را بکند و برود، یک جوابی می دهد و یک
پاسخی می دهد و بعد ول می کند و خدا حافظ شما!

هر که گرفت گرفت و هر که هم نگرفت خب
نگرفت، اصراری نیست و ابرامی برای این نیست،
مهم این است که مسئله برای خود انسان روشن
باشد این مهم است، مطلب برای خود انسان روشن
باشد و قضیه برای خود انسان روشن باشد وقتی که

انسان به این رسید، *** قُلِ اَللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي
خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿الأنعام، ۹۱﴾ بگو خدا و بقیه را
ول کن، بگذار بروند غوطه بخورند در منجلاب و
کثافات و در آن فضای تعفن، بروند در آنجا مثل
کرم ها غوطه بخورند! چه کار داری؟ راه خودت را
در پیش بگیر و خودت را معطل نکن، امروز یک

حرف برایت درست می‌کنند و اصلاً بعضی‌ها این طوری هستند می‌خواهند آدم را بیچانند و بازی کنند، و امروز یک حرف درست می‌کنند خب یک هفته مشغول، حرف که تمام شد دوباره یک حرف از جای دیگری درست می‌کنند دوباره دو هفته هم در آنجا مشغول و آن تمام شد دوباره یک حرف از یک جای دیگر سردر می‌آورد و همه وقت آدم گذشت! پس کی وقت برای فکر می‌ماند؟ کی وقت برای ذکر می‌ماند؟ کی وقت برای به خود رسیدن می‌ماند؟ اینها که همه‌اش صرف این و آن و این حرف‌ها شد.

این مسئله مسئله‌ای است که خلاصه باید به این قضیه فکر کرد و إلا نه! اگر گناه گناهی باشد که گناهان عادی و خطا و زلت و اینها باشد، اینها همان‌هایی است که می‌گویند انسان باید استغفار کند و بگذرد و به رحمت خدا و به غفرانیت خدا و به ستاریت خدا باید امیدوار باشد، این مهم است.

حالا این مقام ستاریت چه مقامی است؟ عرض شد که خدای متعال در مقام ستاریت در مرتبه اولی

این است که نمی‌گذارد دیگران از این خطای انسان مطلع باشند، این صفت خدا است و نمی‌گذارد بقیه مطلع بشوند و فقط خود انسان نسبت به این مسئله اطلاع دارد و خدای خودش، فقط او خبر دارد و آن اولیایی که خب طبعاً از این مرتبه نفس گذشته‌اند و با یک دید دیگری اصلاً به انسان نگاه می‌کنند و آنها اصلاً مسئله‌شان فرق می‌کند و به قول خواجه شیراز: سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت ** در

حیرتم که باده فروش از کجا شنید

البته منظور خواجه آن اسرار دیگر است و این مسائل عادی و ظاهری که نیست. اینهایی که مطلع می‌شوند اینها از اولیایی هستند که اصلاً دیدگاه‌شان نسبت به انسان تغییر می‌کند، آن دیدگاهی که بقیه دارند نسبت به گناه و لغزش و خطا و اینها، اینها اصلاً نسبت به آن یک طور دیگر فکر می‌کنند و یک قسم دیگر فکر می‌کنند خب اینها دیگر از مرتبه بشری و امیال بشری و خواست‌های بشری بیرون آمده‌اند.

اگر خدا بخواهد، البته در مناجات شعبانیه داریم

إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ خدایا از آن

گناهانی که حتی برای بندگان صالح خودت فاش
نکردی خدایا از آنها بگذر. امیرالمومنین علیه السلام
می فرماید **إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ فَلَا
تَفْضَحْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ** حالا که
این طور است دیگر در روز قیامت مرا در مقابل مردم
روسپاه مکن!

اما اولیاء خاص عرض کردم آنها خب مراتب
دیگری دارند و این مقام ستاریت یک مرتبه بالاتری
هم دارد و آن عجیب است! و آن این است که
ستاریت خدا... آخر داریم حضرت عرضه می دارد
یا ربّ خیر الساترین تو بهترین هستی. خب گاهی
یک ساتر نمی گذارد دیگران بفهمند، می پوشاند و
یک پوششی می اندازد، پوششی می اندازد روی گناه
و نمی گذارد که دیگری مطلع شود یا اگر بندگان
مطلع شدند خب بندگان دهانشان را نگه می دارند
و زبانیشان را نگه می دارند و نمی آیند مثل بقیه
دودوردور مثل بقیه در روزنامه و تلویزیون و دیگر
همه جا پیر کنند، آی فلانی این کار را کرد فلانی این
کار را کرد!

نه! آنها نگه می‌دارند و می‌گذارند هر چه خدا صلاح می‌داند همان را خدا خودش پیش بگیرد، و این نگه داشتن و ستاریت خیلی عجیب است و خیلی انسان را جلو می‌برد و در نفس سالک خیلی این مسئله تاثیر می‌گذارد، راه او را یک شبه چه می‌کند. اما مقام ستاریت خدا بالاتر از این است که خدا اصل گناه را از بین می‌برد آقا شما نگاه می‌کنید می‌بینید که! اصلا انگار گناه نکرده‌اید! آقا من این حرف را زدم و من این خلاف را کردم و من این گناه را کردم، می‌آیی نگاه می‌کنی می‌بینی نه! اصلا گناه نکرده‌ای!

بعضی از دوستان خودشان برای من نقل می‌کردند در زمان مرحوم آقا، وقتی که ایشان دستور توبه می‌دادند به آنها، وقتی که انجام می‌دادند یک مرتبه به خودشان نگاه که می‌کردند می‌دیدند که اصلا گناهی نکرده‌اند، عجب! تا یک ساعت پیش من این کار را کرده بودم آن کار را کردم و... چطور شد قضیه؟ یکدفعه در یک ساعت چه مسئله‌ای اتفاق افتاد؟ چه تحوّل شد؟ قضیه چه شد؟

دیگر رفقا باید بدانند که چه شد، گفتیم گناه عبارت است از آن اثری که بواسطه آن عمل و آن کدورتی که در دل پیدا می‌شود و همراه با نفس و با قلب آن کدورت و آن ظلمت وجود دارد و این گناه می‌شود.

هر مقداری که این کدورت وجود دارد به همان مقدار خود آن گناه در آن رتبه بندی جایگاه خاص خودش را پیدا می‌کند و بواسطه تکرار گناه تکرار این کدورت برای انسان هست، وقتی که انسان توبه می‌کند، این توبه یعنی چه؟ یعنی خدایا من دیگر برگشتم، من دیگر برگشتم، من دیگر تصمیم گرفتم، این حالی که در او پیدا می‌شود و عظمی که در او پیدا می‌شود، اراده‌ای که در او پیدا می‌شود نسبت به عدم انجام این، این می‌آید او را برمی‌گرداند، قلبش را برمی‌گرداند و ذهنش و نفسش را تغییر می‌دهد، وقتی تغییر داد آن کدورت کجا رفت؟ رفت! نیست! وقتی به خود نگاه می‌کنیم دیگر آن کدورت را نمی‌بینیم الان طور دیگری نماز می‌خوانیم، الان دیگر طور دیگری قرآن می‌خوانیم، الان یک‌طور دیگری

به امام حسین علیه السلام توسل می‌کند، الان یک‌طور دیگر به حرم امام رضا علیه السلام می‌رود حالش یک‌طور دیگر است، حال و هوایش فرق می‌کند، پس آن کدورت گناهی که انجام داده بود آن کدورت چه شد؟ آن رفت از بین رفت، نه اینکه با آن کدورت می‌رود زیارت می‌کند - البته نه همه افراد ها! افرادی که عرض کردم به این کیفیت [توبه کنند] - با آن کدورت به حرم امام رضا علیه السلام نمی‌رود، کدورت بیرون رفته است، حالا خودش تنها دارد می‌رود. با قلب پشیمان با قلب نادم و با قلبی که اظهار خشوع می‌کند و اظهار ذلت و مسکنت می‌کند و از امام رضا علیه السلام طلب مغفرت می‌کند که حضرت بیاید و نزد خدا شفاعت کند که گناه او را ببخشد. این حالی که می‌رود این حال حالی است که کدورت ندارد وقتی کدورت نداشت پس دیگر گناهی نکرده است، لذا ما داریم در زیارات ائمه علیهم السلام در انجام اعمال عبادی در توسل به ائمه و در انجام بعضی از کارها که وقتی این را انجام بدهی مانند این است که از مادر خود متولد

آدم تعجب می‌کند چطور؟ آدم این همه گناه کرده است و این همه چه کرده است و می‌گوید مانند این است که از مادر متولد شده است، در ماه مبارک رمضان، اصلاً راجع به ماه مبارک عجیب است داریم که پیغمبر فرمودند: **فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ** آقا رحمت خدا در ماه رمضان طوری است که اصلاً دیگر گناهی برای تو نباید باقی بگذارد، بیچاره و بدبخت آن کسی است که ماه رمضان بر او بگذرد و این رحمت شامل او نشود و آن دیگر خیلی شقی است، او دیگر خیلی بدبخت و خیلی بیچاره است. یعنی وقتی ماه رمضان می‌آید انسان را در رودخانه می‌اندازند و درمی‌آورند، آدم را در دریا می‌اندازند و درمی‌آورند و دیگر چیزی باقی نمی‌ماند از این اوساخ^۱ و از این امور نامناسب. دیگر چیزی باقی نمی‌ماند آب رودخانه همه را می‌شوید و از بین می‌برد و لذا وقتی که ماه رمضان تمام می‌شود

^۱ - چرکها و پلیدیها

انسان می‌بیند حالش نسبت به قبل خیلی فرق کرده است.

مرحوم آقا می‌فرمودند وقتی ماه رمضان تمام می‌شود ماه رمضان را همراه خودتان بکشانید، نه اینکه تمام می‌شود دیگر تمام شد، نه! همین حال ماه رمضان را با خودتان بکشانید هی ببرید و خودتان را در آن فضا قرار بدید و آن حال را نگذارید از بین برود این مهمانی که وارد شده است بر نفس شما و بر قلب شما وارد شده است، این مهمان را زود از منزل قلب و نفس‌تان خارج نکنید و بگذارید تا جایی...

مثلاً راجع به روز عرفه و کسانی که در عرفات هستند، داریم در روز عرفه نظر پروردگار و عنایت پروردگار نسبت به کسانی که عرفات را درک می‌کنند این است که اصلاً از مادر متولد شده‌اند، داریم که از مادر اصلاً متولد شده‌اند، رسول خدا به بعضی از افراد که در آنجا بودند فرمودند: **ارحلوا رحمکم الله** کوچ کنید به سمت مشعر که خدا شما را مورد رحمت و غفران قرار داد همان‌طوری که از

مادر متولد شده‌اید. یعنی چه؟ یعنی وقتی که دارید می‌روید دیگر تمام شد پشت سر را دیگر نگاه نکن، نگاه به جلو بکن و به مقابل خودت نگاه بکن بین که دیگر چه می‌خواهی؟ مانند اینکه از مادر متولد شده‌اید این‌طور حرکت کنید و به سمت مشعر بروید یا فرض کنید درباره کسانی که زیارت سیدالشهداء در شب عرفه را درک می‌کنند مانند کسانی که در شب جمعه ... و امثال ذالک و نظایر اینها و زیارات ائمه علیهم السلام و همین‌طور در مواقع مختلفه که در همه آنها، این برای چیست؟

این برای آن موقع است که انسان آن موقف را درک می‌کند همین که یکدفعه حالش عوض می‌شود و برمی‌گردد تمام شد، **خیر الساترین** آمد و همه را محو کرد، همه را محو کرد و همه را از بین برد. دیگر تمام شد وقتی که آدم می‌آید دیگر معنا ندارد نگاه کند ببیند که چه کرده است؟ آن کدورتی که بوده همراه او آن کدورت که کدورت گناه بود آن کدورت مادامی گناه بود که همراه با تو بود و همراه با نفس تو بود و تو را رها نمی‌کرد، هنگام نماز همراه با تو

بود، هنگام با قرآن همراه با تو بود، هنگامی که راه می‌رفتی همراه با تو بود، الان که آمدی و توسل به سیدالشهداء کردی و رفتی زیارت کردی، زیارت امام علیه السلام (هر کدام از ائمه) وقتی که آمدی همین که این حالت عوض شد و آن حضور ولایت در قلب تو مشهود شد، خوب چطور ممکن است ولایت حضور پیدا کند و کدورت باشد؟ خوب نمی‌شود این دو با هم جور در نمی‌آیند، وقتی که این ولایت در نفس تو حضور پیدا کرد این معنایش این است که گناهان همه از بین رفت.

یک روز مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌فرمودند: در زمان سیدالشهداء علیه السلام حضرت برای حج مکه مشرف شده بودند، یک وقت من به مرحوم آقا گفتم که نمی‌دانم امیرالمومنین، امام حسین یا پیغمبر به مکه تشریف بردند، ایشان فرمودند: بگو مشرف شدند! برای من این جمله خیلی عجیب بود خوب موقعیت امام... اصلاً داریم راجع به این که مکه و عرفات و همه اینها برای معرفت امام است، زمزم و منی و مشعر و صفا و مروه و... همه اینها برای رفتن

و رسیدن به ولایت است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: مردم امر شدند که دور این احجار طواف کنند و بعد بیایند ولایت‌شان را به ما عرضه بدارند، تمام اینها به خاطر این مسئله است و امام علیه السلام قلب عالم امکان است، مرحوم آقا متوجه این شبهه و سوال من شدند (البته من مطرح نکردم) ولی گفتند که خود امام برای درک توحید به آنجا می‌رود منتهی هر کس به حسب حال خودش، ما به حسب حال خودمان، او به حسب حال خودش. گرچه خودش ولیّ است ولی این ولیّ می‌رود در آنجا که به آن توحید عالی برسد و آن مرتبه عالی را در آنجا درک کند، به عبارت دیگر یک موجودی و شخصی که دارای مقام بالا است آن بلند نمی‌شود بیاید در مقام پایین و خودش را در تحت آن رتبه پایین بخواهد قرار بدهد، توجه می‌کنید؟ و این خیلی نکته مهمی است که چطور یکی با این که یک هم‌چنین مرتبه‌ای دارد ولی این باید از نقطه نظر صحبت و خطابه این قضیه دقیق محفوظ باشد و آن نکته باید رعایت شود. حضرت داشتند طواف می‌کردند و افراد دیگر هم

طواف می کردند و بعد ایشان می فرمودند که یک بنده سیاهی بود و این هم داشت طواف می کرد یک مرتبه یک زنی دستش از زیر احرام بیرون آمد و این برای او جاذب بود و جلب توجه کرد و دست زد به بازوی آن زن، این دست همین طور ماند، همین طور ماند! خب این منظره خیلی قبیحی بود. اینها آمدند و جمع شدند و این دو نفر را بردند کنار و گفتند چه کار کنیم؟ بعد گفتند خب این زن که گناهی نکرده است و این بنده گناه کرده است و او آمده خلاف و تخطی کرده است و تعرض کرده است و دستش را گذاشته است و باید این دستش را قطع کرد! هیچی بیچاره آمد گفت حالا ما یک غلطی کردیم حالا دست ما را دارند قطع می کنند، حضرت مشغول طواف بودند آمدند به حضرت گفتند که آقا یک هم چنین مسئله ای اتفاق افتاده است و مفتی هم آنجا نشسته است و چاقو بدست هم که در این مواقع خیلی زیاد هستند و آنها هم آنجا ایستاده اند و می خواهند دست این را قطع کنند که خلاصه حضرت آمدند و یک دعایی کردند و یک دست زدند به دست آن جوان و یکدفعه

دستش جدا شد و حضرت فرمودند برو، آنها گفتند
(نکته اینجا است) که نه برای چه برود؟ او خلاف
کرده است و باید حدش زد، حضرت فرمودند نه
دیگر رحمت خدا آمد و مسئله را منتفی کرد برو و
دیگر چشمت را مواظب باش. بعد آقا این را
فرمودند وقتی امام می آید دست می زند محو می کند
دیگر اصل را از بین می برد، اصل عمل، اصل گناه و
اصل کدورت، وقتی که رفت خب دیگر عقابی هم
نیست دیگر شلاقی هم نیست، دیگر حدی هم نیست
چون آمد اصل قضیه و اصلا صورت مسئله را پاک
کرد و کدورت را از نفس برمی دارد، این مقام، مقام
خیرالساترین است البته خب مطالب دیگری هم
هست باز هم از این یک پله بالاتر هم داریم، حالا آن
که من خیال می کنم و تصور می کنم إن شاء الله اگر
خدا توفیق داد برای فرصت دیگر.

اللهم صل على محمد و آل محمد